

بقلم : آقای طاهری شهاب

آشوب مازندرانی

پروفسور ادوارد برون در جلد چهارم تاریخ ادبیات خود مینویسد : شاهان صفوی از شعرا تشویق نکردند و از طرفی روابط دوستی ایران و هند و ادب نوازی و بزم و بخشش بی دریغ شهریاران گورکانی هند بشعرا سبب شد که شعراء ایران رو باستان آنان بردند و هندوستان وطن شعر پارسی شد و باقتضاء محیط شعرا گرد خیال بافی و ابداع مضامین نازک و باریک کاریها در لافافه مجازات و استعارات دور از ذوق سلیم که بسبک هندی معروف است رفتند و این سبک سخن پردازی رواج یافت روش استادان بلیغ قدیم از پروردن مضامینی دلنشین در عباراتی رسا و زیبا که جمال صورت و کمال معنی را بنمایاند متروک گشت و جلوۀ تخیل هندی در کسوت الفاظ پارسی نااندام و ناپسند ذوق سلیم آمد .

سخن کوتاه - نبودن مشوق و مربی در ایران و قوت و رواج سبک هندی شعر را بنیایه پستی رسانید اینجا باید دو نکته را تذکر داد :

۱ - این بقاقت ادبی طبق نظریه و نوشته مرحوم رضا قلیخان هدایت خصیصه دوره صفوی نیست و دنباله اعصار متقدم است و رسوخ سبک هندی در پارسی پیش از عصر صفوی بوده و بقولی نمونه آن در اشعار حافظ و نزاری قهستانی و شعرای همدوره آنان دیده میشود .

۲ - شاهنشاهان مقتدر صفوی (مانند شاه اسمعیل بزرگ . شاه طهماسب اول . شاه عباس کبیر) دارای قریحه شعر بودند و آثار نظمی آنان که در تذکرهها آورده شده خود بهترین گواه است که ارزش شعر را خوب میدانستند و بجهت

اهتمامی که بحمايت مذهبی داشتند مایل بودند که شعرا بجای مدیحه سازی و معما پردازی که رسم جاری عهد مغول و تر کمانیه بود در مناقب و مصائب و کرامات خاندان عصمت شعر بگویند و کوشش داشتند که شعر در خدمت بزمهيب در آید و شعرائیکه قریحه را در این باره بکار بردند مورد مرحمت گشتند و آثاریکه از این دسته از گویندگان آن عصر بجا مانده مانند مرثیت محتمش کاشانی و ترکیب بند ضیاء اصفهانی و آثار نظمی شیخ بهائی و گل کشتی میر عبدالعال نجات اصفهانی از هر حیث تازگی داشته و در کمال فصاحت و زیبایی همطراز آثار اساتید باستان است و نمونه آن در آثار گذشتگان یافت نمیشود .

۳ - این تشویق مخصوص شاهان صفوی در شعرپارسی بابی نوین (در قصائد و مرثیاتی خاندان عصمت) گشود که بی پیشینه یا کم پیشینه بود و تمام قصائد و مرثیاتی که در آن عصر گفته شده با سلوب استادان بلیغ قدیم است و جامع عذوبت و جزالت و مترجم احساسات پاک گویندگان آن دوره میباشد و چون شعرائیکه بر خلاف میل و رضای سلاطین صفویه و عامه مردم بسرودن تغزلات عشقی و خیالبافی های متعارف سبک هندی طبع آزمایی مینمودند مورد توجه قرار نمیگرفتند از ایران بجانب هندوستان رخت سفر بسته و کالای ادبی و اندیشه عرفانی خود را بمشوقین هندی که خریدار این جنس از شعر بودند عرضه داشته و در آندیار بروج زبان و ادب پارسی همت می گماشتند .

از جمله سرایندگان شیرین سخن سبک هندی که امروزه مقدار بسیار مختصری از آثار او در تذکرها باقی مانده ملاحسین آشوب مازندرانی از معاصرین طالب آملی است که از ایران بهند رفته و در خدمت ظفر خان متخلص به (احسن) از امرای شعر دوست و ادب پرور و شعرشناس روزگار می گذرانید و در همانجا در گذشت .

ملاحسین از اهالی دهکده (سورك كه در پانزده كيلومتر شرقی شهرساری واقع است) بوده و تحصیلات مقدماتی خود را در شهر ساری بپایان رسانیده و سپس برای تکمیل معلومات و ترفیع درجات باصفهان آمده و چون روی رفاهیت از هیچ طرفی ندید و مشوقی نجست رخت سفر بجانب هند بر بست و مدتی در آن دیار بسیاحت پرداخت و آنگاه بموطن اصلی خود (شهرساری) برگشت و سپس عازم هند گردید و در خدمت ظفرخان رسیده و تا پایان عمر در آنجا بزیست .

نگارنده در چندی قبل ضمن استنساخ و مقابله نسخ دیوان طالب آملی به نسخه ای که در قرن یازدهم هجری نوشته شده و بشماره ۵۰۹۲ در کتابخانه ملی ملک میباشد برخورد نمود و در حین استنساخ متوجه شد که ۱۲ غزل و چند رباعی از آثار (آشوب) را طالب در دیوان خود ثبت و استنساخ کننده دیوان طالب آملی بدون توجه آنها را ضمن غزلیات و رباعیات طالب آورده است و نگارنده چندغزل و پاره از آثار آشوب را انتخاب و بوسیله مجله ادبی ارمغان از دستبرد حوادث محفوظ میدارد .

این بیت را مؤلف جنگی خطی بنام آشوب مازندرانی ثبت نموده است :

نیست با کم از فلک امشب که با اومی خورم

عالم آبست پندارم که آبش برده است

صاحب کتاب تذکره مقالات الشعراء میرعلی شیرقانع تتوی متوفی سنه ۱۲۰۳

هجری نام اورا بغلط طالب ثبت کرده و مینویسد این بیتش را (شهرتی از شعرای عهد شاهجهانی و عالمگیری) برگوشه دیوان خویش برای تتبع نوشته بود و آن بیت اینست :

میتوان در عشق او یک عمر بیجان زیستن

تن بزیر خاک چون نام بزرگان زیستن

مؤلف تذکره صیح گلشن ، درباره او مینویسد : آشوب ملاحسین مازندرانی که بهندوستان رسیده و با ظفر خان ربطی بهم رسانیده و از اوست :
سبزه از مژگان من سامان شادابی گرفت

نرگس از چشم ترم تعلیم بیخوابی گرفت

محمد قدرت الله کویاموی نویسنده تذکره نتایج الافکار مینگارد : سرچشمه سخندان ملاحسین آشوب مازندرانی که کلامش خوب و اشعارش مرغوب است در هند بملازمت ظفر خان احسن امتیاز داشت و همانجا او اخر ماهه حادی عشر (۱۰۱۱هـ) فوت کرد .

مؤلف تذکره خوشگو مینویسد : ملاحسین مازندرانیست بهند آمده و با ظفر خان میگذرانید بعد از او بایران رفت بسکه اوضاع هندوستان خوشش افتاده بود باز بهند آمده فوت شد طبع رسا داشته نصر آبادی دو بیت از آثار او را در سفینه خود نوشته و محمد صاحب مجمع الصنایع آن دو بیت را بنام حسن بیک قزوینی که بعلمت طول اقامت در مشهد به حسن بیک رفیع مشهدی معروف شده بود ذکر کرده و ضمناً همو نوشته است که من در بلخ از زبان یکی از مدعیان این دو بیت را بنام عبدالله نامی شنیده بودم و آن ابیات اینست :

سبزه از مژگان من سرمشق شادابی گرفت

نرگس از چشم ترم تعلیم بیخوابی گرفت

نقد اشکم را بزور از مردم چشمم ربود

گرد او گردم که باج از مردم آبی گرفت

عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان مؤلف کتاب بسیار نفیس

(گلستان مسرت) این سه بیت را بنام آشوب در سفینه خود نقل نموده است :

غیرا برویت که چشمت را چومش گان بر سر است

کی کسی پیوسته پاس خاطر بیمار داشت



هر غباری که ترا بود در آئینه دل

باطن عشق بنازم که بروی تو کشید



دیدیم ساعد تو و دادیم دل ز دست

ما هر چه میکشیم ز دست تو می کشیم

این غزل را مؤلف تذکره مقالات الشعراء بنام آشوب ثبت نموده است :

چند این خون خوردن و درکنج زندان زیستن

میتوان در عشق او یک عمر بی جان زیستن

تن بزیر خاک چون نام بزرگان زیستن

عشرت گلشن نمی ارزد بطعن بی غمی

چند این خون خوردن و درکنج زندان زیستن

همچو من بیگانه صرف از رسوم کفر و دین

دوزخی بودست با گبر و مسلمان زیستن

شعله در پیراهن و دست جنون در آستین

سخت دشوار است بی چاک گریبان زیستن

زهد و مشرب را بیکسونه بر من خوشتر است

پاک دامان مردن از آلوده دامان زیستن

نی وصال گل نه هجر خار هر دم مرد نیست
 بلبان را موسم دی در گلستان زیستن
 یادی از کودک مزاجیهای طفلان میدهد
 صبح را با موی چون کافور خندان زیستن
 با تن چون کاه مرگ از ضعف میزید مرا
 همچو طفل اشک خود بردوش مژگان زیستن
 تا سر زلف ترا آشفته دیدم میکند
 مو بمویم سجده شکر پریشان زیستن
 گرچه بیجان زیستن بیگانه می آید بگوش
 بود عمری شیوه (آشوب) ز انسان زیستن

آزمایش دوستی العات فریخی

شبلی را در بیمارستان باز داشته بودند که دیوانه است جمعی
 نزد او شدند پرسید شما کیستید گفتند دوستاران توایم . سنگ بر
 ایشان انداختن گرفت ، رفتند گفت دروغ گفتند اگر دوست بودند
 بر بلای من صبر میکردند .